



## نمای نزدیک؛ نگرشی دیگر

اکبر. س. احمد

برگرفته از کتاب اسلام و پست مدرنیسم

پرسش‌هایی در برابر عصر ما

این است که اسلام و غرب احتمالاً با انگیزه‌های مختلف و از طریق دروازه‌های متفاوتی به این مرحله استثنایی از تاریخ خاص خود وارد می‌شوند و هنوز درباره برخی مسایل نظیر ماهیت رسانه‌ها و تعیین واکنش خود در قبال آن‌ها، تردید دارند و حتی نسبت به ماهیت دوران، دارای استنباط‌های متفاوتی هستند.

دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی باید در نسبت میان پست مدرنیسم و نهضت تجدید حیات قومی - دینی یا بنیادگرایی اسلامی تحقیق کنند. ظاهراً پست مدرنیست‌ها در فلسفه بیش از انسان‌شناسی توفیق دارند. آنان در عین حالی که شاهد تجزیه و فروپاشی اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و تحولات فکری هستند، نمی‌توانند پیوند این فراشد را با تجدید حیات قومی و بنیادگرایی دینی دریابند. جایی که هیچ چیز قداست ندارد، در همه اعتقادات می‌توان تجدیدنظر کرد. بدین‌گونه، بنیادگرایی تلاشی است برای تبیین این معنا که در جهانی مبتنی بر شک بنیادی، چه‌گونه می‌توان زیست. بنیادگرایی گفتگویی با زمانه و واکنشی در برابر آن است. تناقض‌ها و تنش‌های پریشان‌کننده‌ای که در ادیان بزرگ جهانی مشاهده می‌کنیم، نتیجه حرکت‌های فراملی به سوی وحدتند. چنین است که مسأله تفسیرهای مختلف دین نیز مطرح می‌شود. در حقیقت می‌توان چنین استدلال کرد که تجدید حیات قومی - دینی، هم علت و هم معلول پست مدرنیسم است.

اصطلاح بنیادگرایی در رسانه‌های غربی، مفهومی مترادف با تعصب دینی خشن، زشت و بی‌رحم یافته است. این اصطلاح گاه به طور تلویحی و گاه صریحاً بر اسلام دلالت دارد. اگر مسلمانان اذعان کند که مسلمان است، خود را در معرض اتهام بنیادگرایی قرار می‌دهد و این نشانه قدرت رسانه‌هاست. اما در استفاده از اصطلاحاتی چون بنیادگرایی با تداعی خاصشان در تاریخ مسیحیت، باید احتیاط کرد.

در عالم پست مدرنیستی ما این واقعیت آشکار شده است که مفهوم بنیادگرایی، به تعبیری که در رسانه‌ها به کار می‌برند، نمی‌تواند به ادیان محدود

خانوادگی و تریبیت فرزند، احترام نسبت به بزرگ‌ترها، فروتنی و تواضع و غیره را در دوران پست مدرنیسم حفظ کنند؟ آن‌ها چه‌گونه می‌توانند مفهوم اعتقادات و رسوم و به تعبیری «پیام» خود را به طور موفقیت‌آمیز و مؤثری به جامعه جهانی که خود جزیی از آن هستند، انتقال دهند؟ هم‌چنین می‌توان پرسید؛ یک تمدن دینی مانند اسلام که بر احکام مشخص عملی و آداب و سنتی مبتنی بر کتابی آسمانی است، چه‌گونه با دورانی که عامدانه گذشته را کنار می‌نهد و از مشاهده تنوع به وجد می‌آید، مواجه می‌شود؟ این سوال به سایر فرهنگ‌های دینی نژاد سامی نیز مربوط می‌شود. اسلام با سایر ادیان سامی چه نسبتی دارد؟ نظر اسلام در خصوص تمدن قدرتمند اروپا که توسط یونانیان تأسیس شده چیست؟ امپریالیسم اروپایی چه تأثیرات دیگری بر فرهنگ و تفکر مسلمانان خواهد گذاشت؟

این‌ها سوالات مهمی هستند و لازم است در این دوران مطرح شوند. نظریات متعددی رواج دارند، فراشدهای بسیاری در جریانند و توضیحات فراوانی داده می‌شود. من سعی می‌کنم به برخی از آن‌ها اشاره کنم، اما نمی‌توانم وعده بدهم که جواب‌های شسته و رفته و دقیقی ارایه خواهم کرد. گذشته از آن که این‌گونه پاسخ‌ها همیشه نیز مطلوب نیستند. صرفاً به چند قطعه از «پازل» که جهان ما را می‌سازد، اشاره خواهم کرد. ایمان در برابر شکاکیت، سنت در مقابل سنت‌شکنی، خلوص در مقابل النقا؛ درک نسبت پست مدرنیسم اسلامی با پست مدرنیسم غربی به طور واضح و بی‌واسطه، یا حتی برقرار کردن رابطه‌ای علی میان آن دو دشوار است. مسلمانان در عین حال که روحیه بردباری، خوش‌بینی و اشتیاق نسبت به خودشناسی نهفته در پست مدرنیسم را مغتنم می‌دانند، خطری را که از ناحیه نگاه طعنه‌آمیز و عیب‌جوی آن تهدیدشان می‌کند، تشخیص می‌دهند. این چیزی است که با ایمان و پارسایی نهفته در مرکز جهان‌بینی آن‌ها تعارض دارد. پست مدرنیسم اسلامی و غربی ممکن است نهایتاً وجه اشتراکی به جز هم‌زمانی و تقارن با یکدیگر نداشته باشند. آن‌چه می‌توان گفت

ما در دوران تحولاتی چشم‌گیر زندگی می‌کنیم. ماهی که در طول زندگی نسل‌ها برپا بودند، اکنون بران می‌شوند و تلقی ما از خود و دیگران و داشت ما از مفهوم طبقه، نژاد و ملت در حال تغییر است. هرچند ماهیت و عمق این تحولات روز روشن نیست، ولی ادراکی در شرف تکوین است. حاکمی از آن که ما احتمالاً به مرحله متفاوتی تاریخ بشر وارد می‌شویم، مرحله‌ای که از پی پست مدرنیسم مسی‌آید و از این‌رو، موقتاً «پست مدرنیسم» نامیده می‌شود. با این حال، گسستن از دوره قبل هنوز به طور کامل صورت پذیرفته است. تجربه فروپاشی شوروی و نیز اروپای شرقی و سرریزای جنوبی نمایانگر گرایش‌های پست مدرنیستی است، اما هنوز در گوشه کنار جهان، یوآدی اتفاق می‌افتد که با این جریان عام، هم‌سو است.

پرسش‌های متعددی در برابر ما مطرح می‌شوند که پاسخ به تعداد زیادی از آن‌ها برای بنده نزدیک فوریت دارد: آیا این تصور رایج در غرب که پس از فروپاشی کمونیسم، اسلام دشمن بنده غرب است، مقرون به حقیقت است؟ نظم دین جهانی برای مسلمانان چه معنایی دارد؟ آیا دوران پست مدرنیستی در ذات خود دشمن اسلام است؟ چرا مفسران رسانه‌ها اعم از پژوهش‌گران و روزنامه‌نویسان، همواره یک دل و یک زبان اسلام را تحقیر می‌کنند؟ آیا واکنش مسلمانان در طرد رسانه‌ها به دلیل غرض‌ورزی، عکس‌العمل مؤثری است؟ اگر چنین است، آنان تاکی می‌توانند خود را از تمدن جهانی جدا نگاه دارند؟ آیا بهتان و ناسزا مسلمانان را از ارزش‌های دین خود که مدافع رحمت و انصاف است، دل‌سرد و متصرف خواهد کرد؟ فضایی را که این همه مورد تأکید قرآن است، در کجا باید جستجو کرد؟ در میان مسلمانان چه تحولات فکری و فرهنگی در حال وقوع است؟ آیا فروشگاه‌های بزرگ و مراکز خرید به عنوان کانون فعالیت اجتماعی، جایگزین مساجد خواهند شد؟ اسلام در مورد «انقلاب سبز» و حفظ محیط زیست چه تعلیم می‌دهد؟ مسلمانان چه‌گونه می‌توانند خصایص اسلامی خود نظیر تعلق به زندگی



شود. اگرچه کمونیسم بنیادگرا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم فرو پاشیده است، اما بیش از نیم قرن بر بخش های وسیعی از عالم حاکمیت داشته است. آثار کارل مارکس و ولادیمیر لنین حکم کتاب مقدس بنیادین مارکسیسم - لنینیسم را داشتند. این آثار در زمره پرفروش ترین کتب بوده اند و به زبان های متعدد ترجمه شده اند.

برخی مفسران، گروه دیگری از بنیادگرایان را نیز معرفی کرده اند؛ کاپیتالیست های صلیبی. این ها رهبران تمدن حاکم جهانی هستند و به نیروها و عوامل بازار به منزله تنها راه حل همه مشکلات بشر ایمان مطلق دارند اصول عقاید آنان به وسیله شبکه ای مرکب از گروه های فشار پرنفوذی چون «بنیاد هریتیج» در ایالات متحده، «مؤسسه آدام اسمیت» در انگلستان، «مؤسسه اقتصادی کیبل» در آلمان و «مؤسسه فریزر» در کانادا ترویج می شود. بنیادگرایی بازار بر سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصاً در زمینه تجویز نسخه های اقتصادی برای ممالک فقیر، اعمال نظر می کند. نظم، میانروی و سخت کوشی ارزش هایی هستند که کاپیتالیست های صلیبی، هم چون بنیادگرایان مسیحی بر آن ها تأکید می ورزند.

لبقه متوسط، احتمالاً هدایت فکری پست مدرنیسم را برعهده دارد، این توده ها هستند که در تبیین آن مؤثرند. تعلیم اصول دمکراسی، زمینه تحقق این امر را فراهم می سازد. اگرچه دمکراسی روش مطلوبی برای اداره امور زندگی بشر است، اما دمکراسی مطلق فاصله چندانی با هرج و مرج و بی نظمی محض ندارد. دمکراسی با تقلیل تفکر و عمل انسان به پست ترین منخرن مشترک، نیروهایی را رها می سازد که گاه کنترل آن ها دشوار است. در دمکراسی، انگیزه های عادی و مبتذل، به زمانه شکل می دهند. از نحوه عمل رئیس جمهور ایالات متحده گرفته تا انتخاب آهنگ روز و درجه بندی برنامه های تلویزیونی، تا رد و انکار کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق،

توده ها هستند که در تصمیم گیری مؤثرند. پست مدرنیسم، هم جواری مباحث مختلف، التقاط و اختلاط ایمازهای گوناگون را مجاز می دارد و بلکه ترغیب می کند. ذوق و سلیقه التقاطی است و دیدگاه، آزاد و فارغ از محدودیت. شبکه های مختلف و ادوار تاریخی گوناگون به ما تعلق دارند: عطر فرانسوی می زنیم، لباس انگلیسی می پوشیم، موسیقی «ژپ» و جامائیکایی گوش می دهیم، ناهار همبرگر مک دونالد می خوریم، عصر یک فیلم وسترن قدیمی تماشا می کنیم و شام را در یک رستوران بسنگلادشی صرف می کنیم. «فرانسوا لیوتار» با طرد التقاط به عنوان «درجه صفر فرهنگ عمومی معاصر» و «ابتدالی که در غیاب معیارهای ذوقی و زیباشناختی، ابزار هرزگی را برای ارضای تمایلات ما فراهم می سازد»، دقیقاً همین معنی را باز می گوید.

اختلاط دیدگاه ها، درهم گره خوردن فرهنگ ها، مجاورت اقوام مختلف و امکانات وسیع برای دسترسی به اطلاعات، تا اندازه ای نتیجه تحرک بی سبب انسان هاست. تحرک و جابه جایی مردم با وجود نظارت روزافزون بر روند مهاجرت، تداوم می یابد. وجود مستخدمه های فیلیپینی در دویس، کارگران پاکستانی در برادفورد و نیز خرید استودیوهای هالیوود به وسیله زاپنی ها و تملک مستغلات درجه یک «وانکورو» توسط کمپانی های چینی، گواه این واقعیت است. اختلاط اقوام مختلف، افکار، فرهنگ ها و ارزش ها را به نحوی که در تاریخ بی سابقه است، درهم می آمیزد. تحولات مستفاض و پارانوکس های نگران کننده، موجب سردرگمی می شوند؛ از یک طرف شک و تردید نسبت به ماتریالیسم و از طرف دیگر اشتیاهی سیری ناپذیر برای پیوستن به نظام مصرف؛ فرد از حقوق و امتیازاتی برخوردار است که در طول تاریخ بی سابقه بوده، با این حال، دولت هرگز تا این اندازه مقتدر نبوده است.

فرهنگ پست مدرن خود را آوانگارد می نامد و

در عین حال اعلام می کند که آوانگارد، دیگر وجود ندارد. بلوک های بزرگ سیاسی که نمونه بارز آن بلوک کمونیستی است، از درون فرو می پاشند، ولی کشورهای اروپای غربی، به سوی ادغام و اتحاد می روند. رد و انکار مذاهب رسمی در کنار یکی از نیرومندترین موج های تجدید حیات دینی در تاریخ ادیان بزرگ هم یک تناقض دیگر است همین طور پذیرش تلویحی ضرورت تلقی مردم از جهان به عنوان یک جامعه بشری و تعصب و کینه ورزی گسترده و بی سابقه که به بهای زندگی انسان ها تمام می شود.

بنابراین، در حوزه تفکر، میان مسلمانان و غرب نوعی وقفه زمانی وجود دارد. در حالی که امروز در غرب، برخی پست مدرنیسم را امری مربوط به گذشته می دانند، متفکر مسلمان هنوز با مسایل قدیمی متعلق به مدرنیسم دست به گریبان است. نویسنده مسلمان هم چنان یا از امپریالیسم اروپایی و انحطاط غرب سخن می گوید و یا بر طبل مارکسیسم می کوبد. واکنش او در برابر پست مدرنیسم به طور معمول در عدم درک یا خشم و عصبانیت خلاصه می شود؛ گویی دو قوم مختلف به زبان هایی متفاوت سخن می گویند و مظهر دو ساخت زمانی گوناگون هستند!

پس پست مدرنیسم برای مسلمانان چه مفهومی دارد؟ آیا اساساً صورت دیگری از مدرنیسم است؟ اگر نه، وجه تمایز آن از مدرنیسم چیست؟ آیا پست مدرنیسم مفهوم دیگری است که از غرب به عاریت گرفته شده تا مانند مدرنیسم و به همراه اندیشه های «ترقی»، «عقلانیت» و «سکولاریسم» که با آن ملازمت دارند، در مورد جامعه اسلامی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گیرد؟ آیا به کارگرفتن اصطلاحی که در سنت ادبی اروپا به وجود آمده و رواج یافته است، در آسیا و آفریقا می تواند موجه باشد؟ رهبران و متفکران مسلمان، مشخصات اصلی پست مدرنیسم را چه گونه تفسیر می کنند؟



## تراژدی های ناسیونالیسم

دکتر سیدحسین نصر

وجود آورند، ناسیونالیسم ایرانی نتوانست از تاجیکستان تا افغانستان و پاکستان و ایران را دربر گرفته، یک جنبه جغرافیایی مستمر را - چنان که در جهان عرب دیده می شود و ناسیونالیسم عرب بر آن تکیه داشته است - دربرگیرد. این است که ناسیونالیسم در ایران همیشه به صورت دیگری بود و همواره دو نوع ملی گرایی مختلف را با هم توأم داشت که نوعی تنش را حتی در داخل خود ایران

ترک بدانند و از این قبیل ادعاها). البته در حال حاضر عکس العمل شدیدی در ترکیه بر ضد زیاده روی های دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ وجود دارد که آن هم آینده قابل توجهی خواهد داشت. هم چنین وضع ایران مثل ناسیونالیسم عربی نیز نبود. از آن جا که متأسفانه سرزمین های فارسی زبان به علت تحولات سیاسی ناشی از سیاست انگلستان و روسیه، نتوانستند یک واحد فارسی زبان در آسیا به

ما در دورانی از تاریخ کشور خود رشد کرده، فکر کرده، مدرسه رفته و شکل گرفته ایم که نیروی ملی گرایی، قوی ترین نیروها بود. نیروی ملی گرایی در ایران با نیروی ملی گرایی موجود در کشورهای عربی و ترکیه، یعنی دو واحد مهم تمدن اسلامی، فرق داشت. اولاً ایرانی ها هیچ وقت آن شدت و غلظت نوع حاد ناسیونالیسم ترکی را دنبال نکردند (به آن صورت مسخره آمیزی که حضرت آدم را هم

زنگ توسعه □ شماره بیست و یکم / ۴